

آسیب‌شناسی یک جنبش:

تأملی در اندیشه و عمل جمعیت فداییان اسلام

علیرضا ملایی توانی*

چکیده: بی‌تردید حرکت‌های اسلامی از فرازهای مهم تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود؛ اما تاکنون بررسی این حرکتها غالباً به رویکردی نرجلیل‌گرایانه و تمجیدآمیز معطوف بوده و هواره هاله‌ای از حساسیتها و ساختهای قدسی مانع از رهیافتی نقادانه و تحلیلی از حرکت‌های دینی بوده است. این در حالی است که امروز بیش از هر زمان دیگری به ارزیابی آسیب‌شناسانه جنبشهای اسلامی معاصر نیازمندیم تا کاستیها و نارساییهای آن را به منظور اجتناب از تکرار، بازشناسی و بازکاروی کنیم.

در این مقاله، با تکیه بر منابع دست اول، از همین زاویه به جنبش فداییان اسلام نگریسته و با تصویری اجمالی از اندیشه فداییان اسلام و مبانی معرفت‌شناختی آنان کوشیده‌ایم تا ضعفها و ناکارآمدیهای آن را در عرصه عمل نشان دهیم. نگارنده با رهیافتی اندیشه‌ای، جامعه‌شناختی و تاریخی، تضادها و تعارضات موجود میان اندیشه و عمل فداییان اسلام و کاستیهای نظری و معرفت‌شناختی آنان را آشکار ساخته و نشان داده است که چرا این حرکت توانایی آن را نداشت که به جنبشی عمیق، ریشه‌دار و با پشتوانه عظیم اجتماعی - سیاسی تبدیل شود و به جای اینکه به عنوان نیرویی مستقل و مؤثر ظاهر شود تا

* عضو هیأت علمی گروه تاریخ انقلاب پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی.

حدّ زیادی به مثابه عوامل تحت فرمان جریانها و نخبگان سیاسی آن عصر تزلزل یافت.

الف) رویکرد نظری

بی تردید بنیادی‌ترین اصل در فرایند پیدایش و شکل‌گیری یک نهضت یا انقلاب، تکوین اندیشه و مبانی فکری آن است. تأملات نظری مسیر حرکت انقلابها و جنبشها را ترسیم می‌کند و به آنها هویت تاریخی مشخصی می‌بخشد و برنامه و راهکارهای عملی در حوزه‌های راهبردی تا رسیدن به هدف نهایی ارائه می‌دهد. به همین دلیل تکوین نظام اندیشه‌ای دشوارترین و در عین حال مهمترین مرحله در ظهور یک جنبش است که خود بازتاب یا محصول بروز بحران در عرصهٔ مناسبات اجتماعی - سیاسی و حیات فرهنگی یک جامعه می‌باشد.

بدین ترتیب پیدایش اندیشهٔ تغییر، بلندترین گام به سوی یک نهضت است که در دوره‌ای آشفته و نامطلوب از حیات بشر، از سوی متفکران و نظریه‌پردازان یک قوم مطرح می‌شود. این اندیشمندان به عنوان ایدئولوگها و بنیانگذاران مکتب فکری آن نهضت، نظم مستقر را به مثابهٔ بدترین وضعیت ممکن معرفی می‌کنند و آن را از اساس غیر قابل تحمل برمی‌شمارند تا از رهگذر واژگون ساختن مناسبات موجود، وضعیتی آرمانی و مطلوب پدید آید. مکتب فکری یک انقلاب باید تعریف جدیدی از جایگاه انسان، جامعه، حکومت و سیاست ارائه دهد تا بر مبنای آرمانها و اندیشه‌های آن بتوان نظمی جدید درآفکند و این چیزی جز شکل‌گیری یک ایدئولوژی پر قدرت و توانمند نیست. در غیر این صورت گردانندگان یک نهضت پس از سرنگونی نظام موجود در پی‌ریزی نظام مطلوب و دلخواه خود دچار بن‌بست فکری و عملی می‌شوند.

بنابراین، اگر نظام اندیشه‌ای یک جنبش، دارای ضعفها و کاستیهای بنیادی در مبانی معرفت‌شناختی و تئوریک خود باشد، به همان نسبت در راه رسیدن به اهداف و آرمانهای خود دچار ابهام و سردرگمی خواهد شد و از رسیدن به هدف باز خواهد ماند. گذشته از این، ایدئولوژی یک نهضت، ضمن آنکه در وجه سلبی خود بر تخریب یا تغییر نظام موجود تأکید می‌ورزد، در وجه ایجابی خود بدیلی جایگزین را ترسیم می‌کند تا بتواند در مبانی اندیشه‌ها و ایدئولوژیهای رقیب نیز خلل ایجاد کند. به عبارت دیگر، باید نقصها و کاستیهای جنبشهای

هم عرض که مدعی ایجاد همان تغییرات هستند را ثابت کند.

توان و خلوص یک ایدئولوژی به میزان ابتناء آن بر مبانی فرهنگی و تاریخی یک ملت بستگی دارد چه طبق این اصل، تغییرات موجب پذیرش عام قرار می‌گیرد و فراگیر می‌شود؛ یعنی پایگاه اجتماعی نهضت گسترش می‌یابد و نظام مطلوب، با استقبال عمومی مواجه می‌شود. مکتب فکری انقلاب علاوه بر این، باید برای مسائل و مشکلات مبتلا به عصر جدید پاسخی پذیرفتنی دهد و در واقع، طرحی برای زندگی در عصر نوین ارائه کند. نهایتاً برای رساندن پیام خود به مخاطبان، رهبری و شبکه ارتباطی مؤثری در اختیار داشته باشد.^۱

اما نباید فراموش کرد که تغییر اجتماعی همواره در شکلی واحد ظاهر نمی‌گردد. جامعه‌شناسان تغییر اجتماعی را به دو سطح متفاوت تقسیم می‌کنند: تغییر تعادلی و تغییر ساختی. در مورد اول بدون آنکه نظام اجتماعی دستخوش دگرگونی شود، تعادل موجود جای خالی خود را به وضع جدید می‌بخشد در نتیجه، سیستم به صورت یک مجموعه باقی می‌ماند ولی تغییراتی در برخی از قسمتهای سیستم یا خرده سیستمها رخ می‌دهد. اما در تغییر ساختی به دلیل فشار بسیار قدرتمند نیروهای اثرگذار، کل نظام دگرگون می‌شود.^۲ به بیان دیگر، تغییر تعادلی به اصلاح و تغییر ساختی به انقلاب منتهی می‌شود.

بنابراین، حتی اگر جنبش سیاسی - اجتماعی حرکتی اصلاح‌گرایانه باشد، باید اصول و محورهای مورد اصلاح نظریه‌پردازی شود. ضعفها و نارساییهای نظام مستقر و ابعادی که نیازمند یا سزاوار اصلاحند تبیین، روشها و راهکارهای اصلاح بیان و الگوهای اصلاحی رقیب به نقد کشیده شوند تا راه برای اصلاحات هموار شود. اما اگر بخواهد به تغییر ساختی بیانجامد باید در طول زمان به شکلی مداوم و استوار ادامه یابد نه آنکه در سطح بماند و به حرکتی زودگذر تبدیل شود.

با توجه به این مقدمات می‌توان به بررسی اندیشه و عمل فداییان اسلام پرداخت. ضعف اساسی و بنیادین این جنبش ریشه در کاستیهای تئوریک و مبانی معرفت‌شناختی آن داشت؛ یعنی به شدت در مهمترین و نخستین مرحله شکل‌گیری یک جنبش - که عبارت است از تکوین نظام اندیشه‌ای و پیدایش یک مکتب فکری - لنگ می‌زد. چنانکه در گفتار بعدی خواهیم گفت هم وجه ایجابی و هم وجه سلبی اندیشه آنان فاقد عمق و غنای لازم بود.

گذشته از این، مجموعه تلاشهای فداییان اسلام در عمل و نظر قابلیت طبقه‌بندی در هیچ یک از سطوح یاد شده تغییرات اجتماعی را نداشت. اندیشه آنان چنان‌که از منابع مکتوب برمی‌آید ظاهراً در پی تغییر ساختی بود. اما شعاع عمل آنان نوعی تغییر تعادلی و اصلاح‌گرایانه را تعقیب می‌کرد و به عبارت دیگر، در حوزه نظری، فداییان اسلام می‌کوشیدند تا در شرایط و سبک زندگی و آرمانهای فکری و سیاسی و به طور کلی بر همه ابعاد جامعه اثر بگذارند و سازمانهای اجتماعی را به لحاظ محتوا و شکل دگرگون سازند؛ اما در عمل، تلاشهای آنان بیشتر به بازیهای سیاسی روزمره، ائتلافهای زودگذر با جریانها و شخصیتهای سیاسی و اقدامات فردی محدود می‌شد و این تعارضی غیر قابل جمع بود. چه میانی فکری آنها اختلاطی از روشهای اصلاح‌گرایانه و انقلابی می‌نمود. اصلاح‌گرایانه به این مفهوم که آنان مجموعه نهادها و نظام موجود را با اندکی تغییر در شکل می‌پذیرفتند و انقلابی از آن جهت که خواهان تحول در ماهیت فرهنگی و دینی جامعه در همه ابعاد آن بودند. همین تضادها به مثابه ابزار یا عواملی مؤثر در محتوا و آهنگ تغییر سیاسی مورد نظر سرانجام آنان را در سطح گروههای رقیب یا هم‌عرض تنزل می‌داد و به صورت حزب بی‌سازمان یا گروه فشار جلوه‌گر می‌ساخت و از حالت یک جنبش عمیق سیاسی و فکری - که رهبرانش مدعی آن بودند - یکسره فاصله می‌گرفت.

این مقاله می‌کوشد مهمترین جنبه‌ها از اندیشه و عملکرد فداییان اسلام را به شیوه‌ای انتقادی و آسیب‌شناسانه ارزیابی کند تا تصویر دقیقتری از علل ناکامی این جنبش مهم سیاسی - مذهبی ایران معاصر به دست دهد و از رهگذر تشابهات فراوانی که میان جنبشهای سده گذشته ایران وجود دارد، از تکرار کاستیهای پیشینیان پرهیز شود.

ب) نقدی بر اندیشه‌ها و مبانی فکری فداییان اسلام

اندیشه فداییان اسلام در تلاش برای تبدیل شدن به یک ایدئولوژی سیاسی فراگیر با تنگنای عظیم اجتماعی - سیاسی و حتی عقیدتی مواجه بود. آنان در شرایطی مبارزانشان را آغاز کردند که اسلام به مثابه ایدئولوژی سیاسی مطابق با دوران جدید، در حاشیه سیاست رسمی قرار گرفته بود. این امر از یک سو، ناشی از نفوذ و قدرت روزافزون احزاب و جریانهای سیاسی غیر دینی اعم از حزب چپ، لیبرال و ملی‌گرا بود که در پی دوره‌ای از مدرنیسم و

نوسازی، سطحی پدیدارگشت که قوانین و نهادهای خاص خود را به ارمغان آورد و از دیگر سو، از ضعف و انفعال فزاینده حاکم بر مجامع و محافل دینی و رهبران آن ریشه می‌گرفت. بدین ترتیب، در فضایی متصلبی که از هر سو تنگناهای فراوانی در مسیر پیدایی و شکوفایی یک جنبش دینی - سیاسی وجود داشت، ظهور فداییان اسلام و تأثیر انکارناپذیرشان بر فرایند رخدادها و تحولات تاریخی دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ سزاوار تحسین است؛ اما به همان نسبت، ارزیابی نقادانه و آسیب‌شناسی آن جنبش نیز لازم است.

چکیده اندیشه‌ها و آراء فداییان اسلام و نیز اهداف و آرمانهای آنها در مجموعه‌ای به نام راهنمای حقایق به قلم سید مجتبی نواب صفوی، رهبر این جمعیت، به سال ۱۳۲۹ ه. ش. به زیور طبع آراسته شده است. این اثر که می‌باید مبنای اندیشه و عمل هواداران این جمعیت قرار گیرد و در صورت امکان در سراسر ایران به اجرا درآید، در حقیقت تعقیب و طراحی یک آرمانشهر دینی است که قرن‌ها پس از پایان دوران اندیشه‌های مبتنی بر مدینه‌های فاضله نگارش یافته است. این کتاب با توجه به امکانات سیاسی و فکری فداییان اسلام در آن روزگار بی‌تردید اثری گران سنگ و ارزشمند خواهد بود. بویژه آنکه بسیاری از پیشنهادها و اصول طرح شده در آن، پس از پیروزی انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ عیناً به اجرا گذاشته شد. راهنمای حقایق در دو بخش جداگانه سازماندهی شده است. بخش اول تحت عنوان «ریشه‌های مفاسد خانمانسوز ایران و جهان» در چهارده بند مجزا به طرح آنچه که علت فساد و ریشه گمراهی بشر آن روزگار و به طور مشخص جامعه ایران بوده، پرداخته است. در بخش دوم راهکارهای اصلاحی یا برنامه‌های انقلابی این جمعیت با عنوان «طریق اصلاح عموم طبقات و دستورالعمل برای شئون مختلف حکومت و جامعه» ارائه شده است.

۱) انتقاد از مناسبات موجود و تکوین وجه سلبی

بخش اول کتاب در واقع نگاهی انتقادی به وضعیت موجود و نظم مستقر است. نگارنده کوشیده است که به زعم خود نقدهای اساسی بر آن وارد کند، ریشه‌ها و علل انحرافات و تباهیها را بکاود و نمودها و جلوه‌های بارز آن را بشناساند و نشان دهد که این فرایند حاصل دست کشیدن یا کنار نهادن چه مبانی و اصولی است. به طور خلاصه و در یک نگاه اجمالی، این کتاب

ریشه‌های مفاسد را در اصول زیر جمع‌بندی می‌کند:

۱) گسستن ریشه‌های نورانی ایمان به حقایق؛ ۲) اجرا نشدن احکام اسلام و قانون مجازات؛ ۳) نبودن علم و فرهنگ و ترویج شهوت‌آموزی؛ ۴) عدم حجاب زنان؛ ۵) استفاده از مشروبات الکلی؛ ۶) استعمال مواد مخدر؛ ۷) قمار؛ ۸) سینماها، نمایش‌خانه‌ها، رمانها، تصانیف و اشعار موهوم و شهوت‌انگیز و جنایت‌آموز؛ ۹) موسیقی غیر مشروع؛ ۱۰) دروغ و چاپلوسی و مداحیهای فضیلت‌گش؛ ۱۱) فقر عمومی و بیکاری؛ ۱۲) فحشا و امور منافی اخلاق و عفت؛ ۱۳) رشوه‌خواری گسترده؛ ۱۴) بی‌اعتمادی فراگیر در میان اقشار ملت و حکومت نسبت به یکدیگر.^۳

نگارنده به شکلی سطحی و گذرا به برخی ابعاد، پیامدها و تجلیات اصول مورد اشاره پرداخته است. از نگاه کتاب، منشاء و مبنای همه این مفاسد به طور اعم ریشه در تعطیلی احکام اسلامی و کم‌رنگ شدن حضور دین در عرصه حیات اجتماعی دارد. این برداشت تا حد زیادی درست است؛ زیرا عمده مفاسدی که در کتاب به آن اشاره می‌شود از عارضه‌های دنیای جدید و مضار ناشی از مدرنیسم غربی و «ام منحط پادشاهی» است که در پی گسستن آرمانهای دینی و ترک فضایل اخلاقی دنیای سنتی و فاصله گرفتن از مناسبات خانوادگی و اجتماعی کهن پدید آمده‌اند.

اما آیا آنچه فداییان اسلام بر آن تأکید ورزیده‌اند واقعاً ریشه‌های فساد و تباهی هستند یا مظاهر و تجلیات فساد و گمراهی؟ این اثر همانند بسیاری از آثار روشنفکران لائیک که مدعی فهم دنیای جدید بودند، از یک نقیصه بزرگ رنج می‌برد و آن عدم تأمل نظری و کاوش فلسفی در ماهیت و مبانی تجدد (مدرنیته) و مدرنیسم بود که در حقیقت علت العلیل و اساس همه تحولات فکری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و صنعتی در آشکال مثبت و منفی آن به شمار می‌رفت.

مدرنیته یا تجدد، جریان تاریخی و فلسفی به هم پیوسته‌ای است که از عهد رنسانس به این سو رو به رویش و تکامل نهاده است. به لحاظ نظری عمود خیمه آن مبتنی بر محصولات خرد انسانی و غیر متصل به منبع وحی است و هدف آن تصرف در طبیعت و استیلا بر عالم و آدم است و بر جدایی دین و علم و نیز انفکاک کامل دین و سیاست تأکید می‌ورزد.

تجدد در عرصه اقتصادی مترادف با آغاز نظام سرمایه‌داری است که با پیدایش و تکامل

شهرها به عنوان مراکز عمده دادوستد، سیاست و تفکر و نیز شکل‌گیری مفهوم جدید شهروندی همراه است. در قلمرو فلسفه، «انسان‌گرایی» محور مرکزی تجدد را شکل می‌دهد و ناسوت، جولانگاه خرد کنجکاو آدمی است. از این نگاه، حقیقت نه الهامی بلکه اکتسابی بوده که ذهن انسان با کاربرد روشهای درست و بر اساس واقعیت‌های ملموس و از راه مشاهده و چشم آن را کشف یا خلق می‌کند از همین زاویه تجدد منادی نوعی خردگرایی، فردگرایی و تجربه‌گرایی است. این شیوه از معرفت به اجبار به عرصه مذهب نیز تسری خواهد یافت و به ایجاد رابطه‌ای فردی میان انسان و آفریدگارش خواهد انجامید. لذا مفاهیم مقدس و رمزآمیز دینی به سادگی گرایش می‌یابد و از آداب عبادی راز زدایی می‌شود.

در عرصه سیاست، حقیقت ماوراءالطبیعی حکومت‌های سنتی و مطلقه دگرگون می‌گردد و تکثرگرایی سیاسی، دموکراسی و لیبرالیسم از درون آن برمی‌خیزد. لذا تجدد، مفهوم نوینی از مشروعیت عرضه می‌دارد که بر اساس آن حقانیت حکومت نه ابلاغ الهی و موروثی بلکه ریشه در نوعی قرارداد اجتماعی خواهد داشت. از سوی دیگر، جدایی دین از سیاست (سکولاریسم) و عرفی شدن عرصه‌های هنر و تفکر از اجرای اساسی مدرنیته است.^۴ بنابراین، پیداست که نواب و هوادارانش از تبیین فلسفی از انسان و شناخت ماهیت دوران جدید ناتوان بودند و به واکنش در برابر مدرنیسم - یعنی ظواهر تمدن غرب - بدون درک مبادی وجودی آن می‌پرداختند و آن را نفی می‌کردند. از این زاویه شبیه به عمل منورالفکران ایرانی‌اند که آنان نیز بدون تأمل در میانی مدرنیته، کورکورانه و شتابزده از مدرنیسم یا سطوح ظاهری تمدن غرب پیروی می‌کنند.

۴) وجه ایجابی و ایجاد جامعه مطلوب

بخش دوم کتاب در حقیقت پاسخ یا واکنشی به بخش اول تلقی می‌شود که به بیان دیگر، تبیین برنامه علمی و راهبرد اجرایی این جمعیت است که باید پس از فروپاشی وضع موجود جایگزین آن گردد. اگر بخش اول را وجه سلبی اندیشه فداییان اسلام در نظر بگیریم، بخش دوم وجه ایجابی آن است. چنان‌که صفت بارز هر ایدئولوژی انقلابی است، ابتدا موجودیت رژیم مستقر به شدت مورد انتقاد قرار می‌گیرد و یکسره محکوم و غیر قابل تحمل جلوه داده می‌شود و از آینده‌ای آرمانی و مطلوب سخن به میان می‌آید که کاملاً متفاوت با حال و ملهم از اصول

فراگیر و بزرگ انسانی و اخلاقی است؛ یعنی جامعه‌ای مبتنی بر آزادی انسان، برابری کامل، رفاه جمعی، عدالت و تکیه بر ارزشهای الهی و آسمانی و... را نوید می‌دهد. گذشته از این، ایدئولوژی انقلابی غالباً به این سوگرایش دارد که خود را با گذشته‌ای کم و بیش اسطوره‌ای و منزّه؛ یعنی با گذشته‌ای که هنوز فساد و تباهی کنونی آن را فرا نگرفته است، پیوند دهد. این البته به معنای گسستن از وضع کنونی یا سیر قهقرایی به گذشته نیست بلکه از این پیوند می‌کوشد آینده‌ای ایده‌آل و کاملتر از آنچه تا کنون بشر تجربه کرده است، به دست دهد.^۵

اما ضعف اصلی و عمده کتاب این است که در طراحی جامعه مطلوب و آرمانی خود، سخت متأثر از نظام موجود است. به عبارت دیگر، هیچ الگوی بدیل یا بدیعی که به لحاظ شکل و ساختار متفاوت از نظام مستقر باشد، ارائه نمی‌کند؛ بلکه می‌کوشد همین نهادها و ساختارهای موجود را رنگ یا صورتی دینی ببخشد. در کتاب راهنمای حقایق همان چهارده وزارتخانه موجود، مجلس شورای ملی و سایر نهادها و سازمانها به همان شکل موجود اما با محتوا و ماهیت دینی مورد پذیرش قرار گرفته‌اند و البته چنانکه اشاره خواهیم کرد در این باره تناقضات مهمی به چشم می‌خورد.

شاید این رویکرد را بتوان چنین توجیه کرد که اساساً از نگاه فداییان اسلام، شکل و ساختار نظام سیاسی در برابر ماهیت و محتوای آن چندان اهمیتی نداشته است؛ اما این موضوع به علت کاستیهای تئوریک آنان پذیرفتنی نیست. امام خمینی (س) در کتاب کشف اسرار کوشیده است تا جامعه‌ای دینی صرفنظر از شکل حکومت ترسیم کند. اما ویژگی اندیشه امام خمینی (س) در این است که او سالها قبل از انتشار کتاب راهنمای حقایق مکانیسمهای عملی و اجرایی برای تحول محتوا و ماهیت جامعه و حکومت ارائه داده بود^۶ که این البته از اندیشه فداییان اسلام برنمی‌خیزد.

بنابراین، سؤال این است که چگونه می‌توان از یک ساختار متناقض، غاصب و فاسد سیاسی، انتظار عملکردی مشروع، آرمانی و صالحه داشت؟ عدم التفات و عنایت به این مسأله یا این درجه از اهمیت، بی‌تردید از ضعفهای اساسی و جبران‌ناپذیر جنبش فداییان اسلام بود. زیرا دست کم میان اهداف و امکانات باید رابطه‌ای استوار، ارگانیک و روشمند برقرار ساخت تا بتوان از سازمانها و نهادهای سیاسی موجود (نظام سیاسی مستقر) عملکرد مطلوب را توقع

داشت. حکومتی که از اساس غاصب معرفی می‌شود و مشروطیت - صرفنظر از ماهیت و مبانی - به عنوان شکل و چارچوبه نظام، مورد استهزا قرار می‌گیرد و همه نهادهای آن «پوسیده» و شایسته سرنگونی معرفی می‌گردد، چگونه می‌توان آنها را با همان شکل، صورتی دینی بخشید با چه مکانیسم و سازوکاری؟

حداقل انتظار این است که اگر نمی‌توان بنایی جدید طراحی کرد و نظامی مطلوب برپا ساخت دست کم می‌توان چاره یا سازوکاری برای تحول ماهوی آن اندیشید. این موضوع در یک ارزیابی آسیب‌شناسانه یا نقادانه جزء کاستیهای اساسی در بنیادهای معرفت‌شناختی اندیشه فداییان اسلام محسوب می‌شود. گذشته از این، تعارض میان اهداف و برنامه‌ها با مشی مبارزه و عملکرد، همچنین عدم تناسب در وجه سلبی با وجه ایجابی و نیز سیاست‌زدگی از نقایص بارز این حرکت بود.

به هر حال، بخش دوم کتاب راهنمای حقایق عمدتاً رویکردی اصلاح‌گرانه دارد و به مثابه دستورالعملی برای شتون مختلف حکومت و جامعه طراحی شده است که از نگاه نگارنده آن «این دستورات بایستی به یاری خدا مر به مو عملی گردد.» اما این اصلاحات پیشنهادی همانند ریشه‌یابی مفاسدش بیشتر یک برداشت صوری از اصلاح سطحی است تا ماهوی. اکنون به مهمترین فرازهای آن نظر خواهیم افکند.

نخستین موضوعی که نواب در بخش دوم به آن پرداخته است مسأله «روحانیت» می‌باشد. کتاب بدون آنکه تعریف کند روحانی کیست و چه ویژگیهایی دارد از مراجع تقلید خواسته است کسانی که فاقد صلاحیت بوده و به لباس روحانیت درآمده‌اند، معرفی و از صف روحانیان خارج کنند، امور درسی را بر اساس رشته‌های خاص طبقه‌بندی نمایند و سلامت منابر، مجامع و محافل و مؤسسات دینی را تضمین کنند و...^۷ اما جایگاه روحانیت در ساختار نظام سیاسی مورد نظر فداییان اسلام کجاست؟ چه وظایف و رسالت‌هایی دارند؟ چگونه باید به عنوان رهبران مذهبی و کارشناسان دینی بر کلیه امور جاری کشور نظارت کنند؟ و آیا به صرف تصدی امور قضایی و دینی - که در سده‌های پیشین همواره در حوزه اختیارات علما قرار داشت - حکومت اسلامی پدید خواهد آمد؟

راهنمای حقایق در اوج چاره‌اندیشیهای خود این معضل را این‌گونه حل کرده است که

«مراجع مقدس روحانیت چنانچه در امور اصلاحی مربوطه و انجام وظایف مقدس روحانیت نیاز به قوه مجریه داشتند، حکومت صالح اسلامی بایستی آماده اجرای دستورات مشروعشان باشد»^۸.

از دستورالعمل مبهم دیگر این است که حکومت صالح اسلامی چه حکومتی است؟ گردانندگان و مدیران اجرایی و رهبران سیاسی آن چه کسانی هستند؟ از آنجا که تمام ساختارهای موجود به طور کامل - به لحاظ شکلی - پذیرفته شده‌اند، نیک پیداست که گردانندگان این نوع از حکومت، علما یا مجتهدان نیستند و مهمتر اینکه حتی هیچ جایگاهی برای نظارت آنان نیز تعبیه نشده است. بنابراین، سؤال اینجاست که چنین حکومتی را که نه به لحاظ ماهیت و نه به لحاظ شکل، با هویت دینی پیوند ندارد، چگونه می‌توان حکومت صالح دینی خواند؟ این پرسشها و مسائل مانند آن هیچ‌گاه مورد توجه و پردازش قرار نگرفته‌اند.

در ادامه این کتاب برنامه‌های اصلاحی و پیشنهادی نواب را به شکلی آرمان‌گرایانه می‌خوانیم که درباره چهارده وزارتخانه موجود و نیز نقش شاه صحبت کرده است. اما در باب چند وزارتخانه نسبتاً مفصل سخن می‌راند؛ در باب وزارت فرهنگ خواهان حذف دروسی مانند موسیقی که غیر مشروع بود و از تفکیک کلاسهای دختران از پسران و نیز آموزگاران آنها بر مبنای جنسیت سخن می‌گوید و برای دبیرستانها و دانشگاههای کشور دستورالعملهای علمی و اخلاقی توصیه می‌کند، رادیو، جراید و تبلیغات را بر محور دین و منافع مسلمانان و رعایت عفت اسلامی خواستار می‌شود، فعالیت سینماها را به دلیل ابتذال آنها یکسره نفی می‌نماید و پیشنهاد می‌کند اگر نیازی به فعالیت چنین مراکزی هست بر اساس دستورات دین و با جدا کردن محل نمایش زنان و مردان و بر محور موضوعات تاریخ اسلام مانند تعزیه‌ها سازماندهی شود و در سایر حوزه‌های تابعه وزارت فرهنگ به همین ترتیب پیشنهادهای مقتضی ارائه می‌دهد.^۹

درباره وزارت دادگستری خواهان اجرای دقیق و صریح همه احکام اسلامی بویژه قانون مجازات است. محو و نابود شدن تمام قوانین موضوعه‌ای که اخیراً از افکار پوسیده مشتبی بی‌خرد تراوش شده است، تعیین فقهای پاک و لایق برای قضاوت، سرعت بخشیدن به امور رسیدگی پرونده‌ها و نیز بازسازی سایر حوزه‌های تابعه به همین طریق.^{۱۰} نکته جالب این است که نگارنده همه مقتضیات و پیچیدگیهای زندگی و جهان امروز را نادیده گرفته است و برای آنکه

سازوکاری برای جرایم، مسائل و مشکلات حقوقی جدید بیان‌دیشد و از درون سنت و منابع دینی برای آنها راه حلی بیابد، به حذف صورت مسأله پرداخته است، گویی با جامعه انسانی دیگر رویاروست.

وزارت کشور را متولی برگزاری نماز جمعه رسمی و عمومی در سراسر کشور می‌کند که در آن همه اقشار تحت امامت روحانیون می‌بایست شرکت کنند و خطبه‌های آنان در رادیوها و جراید انعکاس یابد. شهربانی و امنیه در راه اجرای احکام اجتماعی اسلام می‌باید همه مشروب‌فروشیها و اماکن فساد را تعطیل، رعایت حجاب و پوشش اسلامی را اجباری و ایجاد فواصل میان مرد و زن در اماکن عمومی را عملی سازند. برای سایر بخشهای تابعه نیز دستورهای مقتضی صادر می‌کند از جمله پیشنهاد ازدواج موقت را می‌دهد.^{۱۱}

این کتاب پیچیدگیهای امور مالی و اقتصادی را نادیده انگاشته است و بهترین و مناسبترین درس اقتصاد و صرفه‌جویی را همان «حسابهای دقیق و عالمانه عطاران ایرانی» می‌داند و اصول علم اقتصاد و برنامه‌های چند ساله و مستشاران امور مالی را حقه و عامل مردم فریبی می‌شمارد و توصیه‌هایی به همین نحو برای بهبود وضعیت معیشتی و پیشرفت اقتصادی کشور ارائه می‌دهد و برای اسلامی شدن این امور خواهان تبدیل بانکهای رباخوار - که از عوامل بزرگ فقر عمومی و راکد ماندن سرمایه‌های مسلمانان به دست پول‌اندوزان است - به بانکهای قرض الحسنه می‌شود.^{۱۲}

برای سایر وزارتخانه‌ها دستورالعمل ویژه‌ای نمی‌دهد اما برای اسلامی شدن آنها یا در واقع ظاهر اسلامی بخشیدن به آنها توصیه می‌کند که در همه وزارتخانه‌ها و نهادهای تابعه آنها پرچم ایران به اهتزاز درآید، اذان گفته شود و نماز به جماعت برگزار گردد و صندوقهای قرض الحسنه برای کمک مالی به کارکنان نهاد مربوطه برپا شود.

نکته مهم نگرشی است که نواب به شاه دارد. او شاه را انسانی چون همه اینا بشر می‌شمارد که هیچ قابلیت ذاتی یا برتری در توان فکری، روحی و جسمی بر سایرین ندارد و ستایش وی را محکوم می‌کند و نشانه نادانی می‌داند که پیامد آن محبوس شدن وی در حصار تنگ به نام دربار و محروم شدنش از مزایای حیات اجتماعی است. نواب شاه را عاری از همه تعجملات دست و پاگیر و جدای از حرمسراها و غوطه‌ورشدن در لهو و لعب می‌خواهد تا به مثابه پدر یک

خانواده، جامعه تحت فرمانش را سرپرستی کند. بنابراین، او باید واجد همه صفات پدرا نه در عرصه‌های گوناگون باشد تا شاه واقعی شناخته شود. وظیفه او پیروی از پیامبر اکرم (ص) و دین اسلام و تلاش برای ترویج آن و ارائه رفتاری کاملاً منطبق با شیعه است. امام علی (ع) ملاک او قرار گیرد و تا آنجا که ممکن است باید اندیشه و عمل وی را الگوی خود سازد.^{۱۳}

بنابراین، نواب هیچ‌گاه به حذف شاه به عنوان یک نهاد نمی‌اندیشید؛ اما در عین حال به رغم توصیه‌های اخلاقی و اسلامی و حتی معرفی الگویی خاص، سازوکاری برای ارزیابی و سنجش عمل وی یا نظارت بر رفتار او تعبیه نشده است. گذشته از این او با وجود آنکه منزلت شاه و جایگاه خانوادگی وی را که قرن‌ها در این سرزمین به مثابه ظلّ الله مورد پرستش قرار می‌گرفته است، بی‌اعتبار می‌شمارد. برای گزینش یا انتخاب شاه عادل به عنوان پدر یا مهمترین عضو یک خانواده بزرگ به نام جامعه سازوکاری نیاندیشیده است. آیا باید شاه موجود را اصلاح و تربیت کرد؟ چگونه؟ چه تضمینی وجود دارد که پادشاه عادل نیز از مسیر مستقیم منحرف نشود؟ زیرا هیچ سیستم نظارتی برای کنترل شاه و اعمال و افکار او وجود ندارد. حتی نواب چارچوبه‌ای به نام مشروطیت که در آن پادشاه می‌باید سلطنت کند نه حکومت را نیز نپذیرفته است. بدین ترتیب این موضوع نیز از دشواریهای لاینحل اندیشه فداییان اسلام محسوب می‌گردد.

نواب اساس و بنیان انقلاب مشروطه را زیر سؤال می‌برد و آن را به عنوان سوغات غرب یکسره مطرود می‌شمارد و این حرکت را به دلیل اینکه به خونریزی مسلمانان علیه یکدیگر منجر شده و آنان را به آلت اجرایی مقاصد دول بیگانه تبدیل کرده یا به شهادت شیخ فضل‌الله نوری، سید جمال واعظ، حاج آقا نورالله و مدرس انجامیده است از اساس باطل و موجب خسران ملت ایران معرفی می‌کند. اما در تناقضی آشکار نهادها و ساختارهای سیاسی حاصل از این نهضت از جمله مجلس را که عده‌ای آن را بنیاد نظام مشروطه می‌خواندند قابل تأیید می‌داند و برای اسلامی شدن آن راهکار نشان می‌دهد. رسالتی که برای نمایندگان مجلس قائل است با آنچه که عرف دموکراسیهای پارلمانی است متفاوت می‌یابد. او می‌نویسد باید براساس انتخابات آراء، نمایندگان پاک، لایق و شایسته شیعی انتخاب گردند و هر آنچه از ابتدا تاکنون از تصویب مجلس گذشته و مخالف قانون مقدس اسلامی است، ملغی نمایند و از آن پس خود را به زحمت قانونگذاری دچار نکنند، زیرا قانونگذاری صرفاً از آن خداست و قانونی که از فکر

پوسیده بشر برآید با علم و عقل و اسلام منافات دارد و فاقد وجه قانونمندی است.^{۱۴}

از نگاه این اثر، نمایندگان مجلس حق دارند فقط براساس دین اسلام در راه عظمت ملت مسلمان مشورت کنند و راههای مشروعی برای ارتقا ملت ایران در عرصه‌های علمی، صنعتی، اخلاقی، اداره کشور، افزودن بر ثروت مسلمانان و... بیابند و در انجام این وظایف مقدس تحت نظر حوزه روحانیت طراز اول قرار گیرند تا از حدود شرع مقدس بیرون نروند.^{۱۵} بدین ترتیب نواب با گریختن از واقعیات دنیای جدید، مقررات و قوانین عرفی که جزء جدایی‌ناپذیر زندگی امروزی بشر هستند را یکسره نادیده می‌گیرد. به زعم او گوهر دین قابلیت تطابق یا پاسخگویی به ضروریات دنیای جدید را ندارد و عقل بشری و علم جدید را یکسره در تعارض با دین می‌یابد. چنین برداشتهایی حکایت از سطحی‌نگری و فرار از حقایق را دارد.

در پایان کتاب راهنمایی حقایق نویسنده شاه، دولت و سایر کارگزاران حکومت را به عنوان عناصری «خائن»، «پست فطرت» و «غاصب» که حکومت اسلامی ایران را به زور به چنگ آورده‌اند مخاطب قرار داده است و برای آخرین بار اتمام حجت می‌کند که چنانچه نقشه‌ها و دستورات اسلامی اصلاحی را به شرحی که نگاشته شد به طور دقیقی، عملی و اجرا نکنید یا کوتاهی در تسریع اجرای کامل آنها نمایید و یا یکی از کوچکترین موارد آن را (مثل اذان فلان اداره...) عملی ننموده و در اجرای آن کوتاهی و مسامحه ورزیده به یاری خدای منتقم دست به انتقام و نابود کردن شما گذاشته و سریعاً شما را نابوده کرده به جهنم عالم برزخ سوقتان می‌دهیم. تا حکومت صالح قرآن و اسلام تشکیل شود. در نتیجه، این کتاب حکومت آن روز ایران را غیر قانونی، غیر رسمی، ضد ملی و نامشروع می‌داند همه حاکمان و کارگزاران آن را غاصبان حکومت اسلامی معرفی کرده است.

دیدگاههای سطحی نواب چنین می‌نمایاند که او در جنبه تناقضات فکری و عملی خود از کسانی که آنان را غاصبان و دزدان حکومت تلقی می‌کند خواستار اجرای دقیق و موثر به موی موازین شرعی است. اما اگر این غاصبان حکومت، به فرض محال تمایلی برای اجرای احکام دینی نشان دادند چگونه و با چه اهرم و ایزاری می‌توانند آن را به اجرا درآورند؟ کدام برداشت یا تلقی از دین صائب‌تر است؟ تشخیص آن بر عهده کیست؟ آیا نهاد یا سازمان خاصی متولی دینی کردن امور جامعه یا نظارت بر حکومت خواهد بود یا نه؟ حکومت را دینداران تشکیل می‌دهند

با سیاستمداران و تعامل میان آن دو چگونه باید صورت گیرد و هزاران پرسش از این قبیل. اگر حکومتی به صرف جانبداری از شریعت، اسلامی شود - البته حکومت دینی در مفهوم ابتدایی آن - همچنان مشکلات لاینحلی دربرخواهد داشت. زیرا موازین شریعت فقط مجموعه‌ای از قوانین غیر قابل انعطاف و مقبول همه مسلمانان نیست. صرفنظر از احوال شخصیه و روحیات افراد، ماهیت تعداد معتنابهی از قوانین بستگی به ذهنیت و فضای فکری، اجتماعی و سیاسی کسانی دارد که دست‌اندرکار اخذ و استنباط آن قوانین از منابع اصلی هستند.^{۱۶} روشنفکران لیبرال، می‌توانند هر آنچه که سزاوار ضمانت از حقوق و آزادیهای فردی باشد از قرآن و سنت استنباط کنند و دینداران متمایل به سوسیالیسم می‌توانند روحیه جمع‌گرایی اسلام را ثابت کنند و گرایشها و جریانهای فکری دیگر نیز به همین میزان می‌توانند از گستره شریعت و اصول و موازین و منابع آن تا حدی تفسیرهای مشابه به دست دهند.

نواب و جمعیت فداییان اسلام در مسیر پوشش فکری و سیاسی خود بار دیگر اندیشه اتحاد اسلام یا اتفاق و اتحاد ملل و مذاهب اسلامی را مطرح ساختند. اما واقعیت این است که هیچ رهیافت یا افق جدیدی در این فضای گسترده نگشودند. آنان گاه آشکارا از این حد فراتر رفته همه مکاتب و ملل دنیا را مخاطب قرار داده‌اند و خواهان سرفرود آوردن کل افراد بشر در برابر اسلام و آرمانهای آن می‌شوند. به عبارت دیگر، همانند تمام مصلحان بزرگ دنیا سعادت و رستگاری ابناء بشر را از دغدغه‌های فکری و سیاسی خود می‌شمارند. اما ناگفته آشکار است که این جنبش با نگرش قهرآمیز و حذفی خود که نسبت به علوم عقلی جدید و علوم نوین و نیز تجدد و مدرنیسم داشت، هیچ‌گاه نمی‌توانست با روی بر تافتن از آنها در شناسایی و نقد و ارزیابی تمدنها و ادیان رقیب با اسلام، توفیق یابد تا از رهگذر آن اسلام را به مثابه عامل نجات بخش بشر هر چه تواناتر، پویاتر و قدرتمندتر از مکاتب رقیب به جهانیان عرضه بدارد تا همگان به قدرت و عظمت آن وقوف یابند. او اسلام و آرمانهای آن را به گونه‌ای تفسیر و تعبیر می‌کرد که حتی در حوزه‌های داخلی و حتی در میان سنتی‌ترین متولیان مذهب و معتقدترین اقشار دینی با اقبال رویاروی نشد.

بدین ترتیب، اگرچه می‌توان با رویکردهای متفاوت و از ابعاد و زوایای گوناگون، برداشتهای سطحی و متناقض فداییان اسلام را به نقد کشید و اساس استدلالها و بنیادهای معرفت‌شناختی

آنان را متزلزل ساخت، اما نباید فراموش کرد که نقطه عزیمت طرح اندیشه حکومت اسلامی و ارائه راهکارهایی برای اسلامی کردن برخی از شئون جامعه - با همه کاستیهایش - به واسطه همین جمعیت به وجود آمد و نیز زیر سؤال بردن ماهیت حکومت موجود غاصب و باطل شمردن ارکان آن و در رأس همه، نفی سلطه شاه بی‌تردید از برجسته‌ترین تلاشها و اقدامات فداییان اسلام بود که بی‌هیچ شبهه‌ای در شکل‌گیری و تکوین اندیشه انقلاب اسلامی و آرمانهای آن سخت مؤثر افتاد.

پ) فداییان اسلام و رهبران دینی

هدف بزرگ فداییان اسلام که در حقیقت از هویت اسلامی آنان نشأت می‌گرفت به تعبیر آبراهامیان در «مبارزه با تمام اشکال بی‌دینی» خلاصه می‌شد.^{۱۷} این ویژگی به علت کلیت و گستردگی مفهومی خود می‌توانست خواه ناخواه همه مجامع و محافل دینی و نیز متولیان مذهب را با هر گرایش و سلیقه‌ای مخاطب قرار دهد و در عرصه اجتماع توده‌های مسلمان را به پشتیبانی فراخواند. بنابراین، تلاشهای فداییان اسلام تا آنجا که صرفاً ماهیت دینی داشت و از سیاست فاصله می‌گرفت فی‌نفسه می‌توانست با برانگیختن احساسات دینی و واکنش رهبران و محافل دینی، پناهگاه مناسبی برای آنان فراهم شود و حتی آنان را از دست‌اندازیهای حکومت و نهادهای آن باز دارد.

پیدایش این حرکت از همین زاویه قابل بررسی است. هنگامی که کسروی با نشر آثار و افکار خود به بحران دینی و تنش مذهبی جامعه اسلامی دامن زد و جایگاه انکارناپذیر تشیع را به چالش دعوت کرد و حیثیت دینداران را لکه‌دار نمود، از آن پس این حرکت به کانون پرتلاش و رفع معضل جامعه مسلمانان تبدیل شد، این جمعیت - که هنوز مرحله تکوین خود را می‌گذراند - وارد عرصه شد و با از بین بردن کسروی مایه خشتودی رهبران دینی و خرسندی شیعیان ایران را فراهم آورد. چه کسروی در فضای خفقان‌آمیز سالهای حکومت رضا شاه - که رهبران مذهبی با تنگناهای شدیدی اعم از فکری و عملی رویاروی بودند - آزادانه به طرح دیدگاههای معارض با مذهب مستقر پرداخت، در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ به نظریات خود در این باره دامن زد و به عنصری خطرناک تبدیل شد. زیرا کسروی، مذهب؛ یعنی مهمترین

مؤلفه هویت‌بخش جامعه ایران را نشانه گرفته بود و این غائله با توجه به نفوذ نامبرده در محافل رسانه‌ای و سیاسی آن روزگار می‌بایست به نحو مقتضی پایان می‌یافت. لذا این اقدام فداییان اسلام، از سوی همه مجامع دینی و علما و حتی غیر سیاسی‌ترین آنها با استقبال مواجه شد. نهایتاً در برابر این موضع منسجم و پر قدرت - جمعیت فداییان اسلام - قاتلان کسروی تبرئه شدند و البته همین می‌توانست تهدیدی بالقوه علیه همه جریانهای ضد دینی نیز تلقی شود.

این رویکرد هیچ‌گاه به معنای تأیید نظر علما در قبال تمام تلاشها و مواضع این جمعیت نبود با گذشت زمان که فداییان به نحو فزاینده‌ای بر دامنه فعالیت‌های سیاسی خود می‌افزودند به همان نسبت پشتیبانی نیروهای مذهبی را از دست می‌دادند. اگرچه برداشتهای نهایی فداییان اسلام از همین مواضع سیاسی نیز نوعی تلقی دیندارانه بود، اما این نگرش از سوی همه علما پذیرفتنی نمی‌نمود. حمایت قاطبه علما به طور کلی از تلاشهای فداییان اسلام تا آنجا بود که در راستای حفاظت از دین و حرمت مسلمانان و تطهیر جامعه از پیرایه‌های غیر دینی و مخالفت با معاندان اسلام صورت می‌گرفت. مبنای آغازین شکل‌گیری و فعالیت فداییان اسلام نیز همین موضوع بود. اما در عمل کم‌کم (صرفنظر از هر انگیزه و دلیلی) به ورطه فعالیت‌های روزمره سیاسی کشیده شد، لذا حمایت علما نیز به تدریج کمرنگ شد. چنان‌که در پایان عمر این جنبش فقط عده معدودی از حامیان باقی ماند.

به طور کلی در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ رهبران دینی و نخبگان مذهبی اغلب نسبت به سیاست، رویکردی منفعلانه داشتند و بیشتر سیاست‌گریز محسوب می‌شدند، اما بی‌تردید تلاشهای فداییان اسلام در این روش تغییرات دامنهداری پدید آورد. در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ هنگامی که شاه مورد سوء قصد قرار گرفت، علمای بلند پایه با ارسال تلگرافهایی به شاه سلامتی وجود او را از درگاه خداوند طلب کردند و از این واقعه ابراز تأسف نمودند. یک هفته بعد جمعیتی بالغ بر ۲۰۰ تن از روحانیون بلند پایه که در آن مجتهدانی چون آیت الله بروجردی، فیض، محمد حجت، صدرالدین صدر، محمد تقی خوانساری و... حضور داشتند، در کنگره‌ای گرد هم آمدند. در پایان، همه روحانیان را از عضویت در احزاب سیاسی یا اصولاً شرکت در سیاست برحذر داشتند و اعلام کردند که تخطی از این امر مجازات خلع لباس را دربر خواهد داشت.^{۱۸} اما تلاش فداییان اسلام باعث شکسته شدن همین فضای متصلب شد. با متینگهای سیاسی، مبارزه علیه

اسرائیل و سرانجام همکاری با آیت الله کاشانی و جبهه ملی و نیز ترور انقلابی رزم آرا توسط فداییان اسلام گام بلندی به سوی نهضت ملی شدن صنعت نفت برداشته شد. در نتیجه بسیاری از علما در رویه خود تجدید نظر کردند و با فتاوی خود به حمایت از نهضت ملی برخاستند. با این کوششهای گسترده راه پیروزی نهضت بیش از پیش هموار گردید، روحانیون نیز نسبت به مسائل سیاسی واکنش بیشتری نشان دادند.

ت) فداییان اسلام و همکاری با جبهه ملی؛ توهم یا واقعیت

جمعیت فداییان اسلام که پس از قتل کسروی شهرت بسزایی یافته بود، به عرصه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی روی آورد و با مواضع و اقدامات خود بر روند تحولات سیاسی تأثیر می‌گذاشت. چنان‌که فعالیت‌های آنان در بازگرداندن آیت الله کاشانی و آزادی او از زندان متفقین سخت مؤثر افتاد. فداییان اسلام در اعلامیه‌های خود بر همه مسلمانان فرض دانستند که برای آزادی رهبر تبعیدی خود (آیت الله کاشانی) تلاش کنند و او را به نمایندگی خود برگزینند.

در همان زمان تبعید میان کاشانی و نواب مکاتباتی صورت گرفت تا برای مجلس شانزدهم لیست مشترکی از نامزدهای انتخاباتی مورد اعتمادشان تعیین و جهت پیروزی آنان تلاش شود. کاشانی از نواب خواست تا برای پیروزی جناح اقلیت مجلس - که اندکی بعد به نام نمایندگان جبهه ملی شهرت یافتند - تبلیغات انجام شود (مانند مصدق، بقایی، حائری زاده، شایگان، مکی، عبدالقدیر آزاد، نریمان، حبیبی و...) اما نواب در نامه خود بر انتخاب وکلایی که وجه مذهبی آنان بر چهره سیاسی‌شان می‌چربد، تأکید کرد. در حالی که اینان نه سمت مذهبی دارند و نه دغدغه دینی. اما کاشانی با این پاسخ وی را مجاب ساخت:

ما الان رجال دینی که در فن سیاست ورزیده باشند، نداریم. چه بهتر اینکه این کار را ما مرحله‌ای بکنیم و بتوانیم در یک مرحله از رجال سیاسی که در فن سیاست ورزیده هستند و نسبتاً هم جنبه ملی دارند، استفاده بکنیم، تا در طی این دوران بتوانیم انسانهایی که متدین هستند یا سمت مذهبی دارند، تربیشان بکنیم برای انتخابات.^{۱۹}

به هر تقدیر، نواب صفوی به این استدلال گردن نهاد و اندکی بعد در پی مداخله دربار در

انتخابات، جمعی از رجال مذهبی و سیاسی به نشانه اعتراض در دربار تحصن نمودند و هسته اولیه جبهه ملی را در آن روز پایه‌گذاری کردند. در این جلسه به دعوت مصدق تعدادی از فداییان اسلام نیز حضور داشتند. اما چنان‌که از خاطرات عراقی برمی‌آید، ظاهراً هنگامی که اساسنامه جبهه ملی را نزد نواب آوردند، او نسبت به آن روی خوش نشان نداد و دستور چاپ و انتشار آن را صادر نکرد.^{۲۰}

نتیجه انتخابات آشکارا به سود جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی بود و بی‌تردید در این رخداد جمعیت فداییان اسلام نقش بسزایی داشت. اما، در پی کارشکنیهای فزاینده عوامل دربار و انگلیس در قضایای نهضت ملی شدن صنعت نفت رفته رفته، روحیه یاس و انفعال بر سیمای نمایندگان جبهه ملی - که مبارزات را در چهارچوب پارلمان رهبری می‌کردند - هویدا شد. رزم‌آرا، نخست وزیر وقت، به طور کلی با ملی شدن صنعت نفت مخالفت می‌کرد. کوشید تا با هر ابزار و اهرم ممکن در صفوف نسبتاً متحد نیروهای ملی و مذهبی که در مجلس، مطبوعات و محافل سیاسی برای ملی شدن صنعت نفت تلاش می‌کردند، تفرقه ایجاد کند. رزم‌آرا در همین راستا سعی کرد به نواب و یاران او نزدیک شود و در این ارتباط حتی پیامهایی میان آنها مبادله شد، اما به دلیل مخالفت فداییان اسلام با خط مشی رزم‌آرا نتیجه مطلوب پدید نیامد. هدف از کودتای رزم‌آرا و تلاشهای بی‌وقفه‌اش اعمال فشار و ایجاد تنگناهای بیشتر بر مخالفان؛ متحل ساختن مجلس، مستأصل کردن آنها و بر باد دادن ثمره مبارزاتشان بود که نتیجه‌اش سوق دادن فداییان اسلام و جبهه ملی به سوی یک سری اقدامات غیرمتعارف بود.

در این فضای بحرانی به دعوت نواب، نمایندگان جبهه ملی در منزل یکی از تجار تهران گرد آمدند تا برای رهایی از بن بست موجود چاره‌ای بیابند. در این دیدار، دکتر فاطمی، نریمان، آزاد، بقایی، حائری‌زاده، مکی دعوت داشتند. از آنجا که مصدق و نریمان نتوانستند در این جلسه حضور یابند یکی از حاضرین به وکالت از آنها تصمیمات این جمع را امضاء می‌کرد.^{۲۱}

طی دو شب متوالی این جلسه ادامه یافت و سخنان فراوانی رد و بدل شد. جمع‌بندی نتایج صحبت‌های نمایندگان جبهه ملی و رهبران فداییان اسلام این بود که آخرین تیر ترکش انگلستان؛ یعنی وجود رزم‌آرا تنها سد راه حرکت ملی و مذهبی است. با حذف و از میان برداشتن وی گام بلندی به سوی پیروزی برداشته خواهد شد.^{۲۲} این جلسات تحت تأثیر فداییان اسلام بر این

واقعیت‌گردن نهاد که در این برهه خاص از زمان چاره‌ای جز نبرد یا اجانب و عوامل داخلی آنان از طریق دستورهای دین مبین اسلام نیست و همه آنها عهد بستند که پس از پیروزی و کسب قدرت، در رفتار خود مجدانه بر اساس قانون اساسی - که هرگونه قانون مخالف اسلام را ملغی دانسته و حکم به اجرای احکام اسلامی نموده است - پایبندی نشان دهند و به اجرای قانون اسلام همت گمارند.^{۲۳}

تصمیمات این جلسه در پی ملاقات نواب با کاشانی به تصویب او نیز رسید. بدین ترتیب دستور قتل رزم‌آرا هم از بُعد سیاسی و هم از بُعد شرعی مجوزهای لازم را دریافت کرد و توسط خلیل طهماسبی از هواداران و اعضای فعال فداییان اسلام بی‌درنگ به اجرا درآمد. حمایت گسترده محافل سیاسی و اقلیت مجلس پشتیبانی قاطع آیت‌الله کاشانی منجر به تیرته و رهاسدن از مجازات شد.

اما اختلاف و شقاق میان نیروها و رهبری فداییان اسلام و جبهه ملی، زمانی پدید آمد که به زعم فداییان اسلام جبهه ملی پس از رسیدن به قدرت به همه توافقات پیشین پشت پا زد و ظاهراً در فاصله قتل رزم‌آرا تا تشکیل دولت مصدق آنان به این نتیجه رسیدند که گفتگوها و توافقهایی میان جبهه ملی و دربار در جریان است و این معنایی جز نفی همه عهدهای پیشین مبنی بر اجرای احکام اسلامی نیست.^{۲۴}

شدت اختلاف تا آنجا بالا گرفت که درست یک ماه پس از نخست‌وزیری مصدق، رهبر فداییان اسلام دستگیر و زندانی شد. علت این اقدام ظاهراً اصرار و پافشاری نواب بر اجرای احکام اسلام به وسیله دکتر مصدق بود؛ زیرا حکومت او با پشتیبانی گسترده مردم همراهی می‌شد. اما، مصدق به این درخواستها اعتنا نکرده و به نواب اطلاع داده بود که دولت من آخرین کابینه ایران نیست، لازم است آنان شکیبایی به خرج دهند تا دولتهای بعدی نظریات آنان را جامه عمل ببوشانند. نواب از آنجاکه از مصدق مأیوس شد و از آیت‌الله کاشانی نیز پاسخی جز همان مطالب را نشنیده بود در نامه‌ای شدید‌الحن از مصدق خواست کناره‌گیری کند «و بیش از این چهره‌کریه خود را به ملت مسلمان ایران نشان ندهد».^{۲۵} مصدق این نامه و تلاشهای پیشین او را تهدیدی جدی علیه خود تلقی نمود و او را به بهانه ایجاد درگیری و ایراد نطق در شهرستان ساری که اندکی قبل صورت گرفته بود، محاکمه و زندانی ساخت. فداییان اسلام برای آزادی رهبرشان

به رایزنیهای فراوانی پرداختند و علمای بسیاری را واسطه قرار دادند، اما هیچ یک از آنان به این درخواستها توجهی نشان ندادند. در پایان آنان تصمیم به تحسن در زندان گرفتند.

یکی دیگر از تلاشهای آنان در این راستا، طرح ترور دکتر حسین فاطمی، معاون سیاسی و وزیر خارجه دولت مصدق، بود که از نگاه آنان از برنامه ریزان و ایدئولوگهای دولت ملی و رابط میان دربار و جبهه ملی و در نهایت از عوامل مؤثر جدایی خط اسلامی نواب و حکومت ملی مصدق تلقی می شد که در روزنامه خود باختر امروز فداییان را به باد انتقاد گرفته بود و قصد داشت ضربات و صدماتی به این جنبش وارد آورد.^{۲۶} این ترور به وسیله مهدی عبد خدایی از جوانان وابسته به این جمعیت هنگامی که فاطمی در حال سخنرانی در مراسم ختم یکی از روزنامه نگاران به نام محمد مسعود بود، اتفاق افتاد اما او بنا به ملاحظات سیاسی از شکایت خود نسبت به عبد خدایی صرف نظر کرد.

با بیان این مقدمات اکنون زمان آن فرا رسیده است که تحلیلی نقادانه از ماهیت مناسبات فداییان اسلام و جبهه ملی به دست دهیم تا جنبه های دیگری از کاستیهای معرفت شناسانه این حرکت روشن شود. حقیقت این است که طی جریاناتی که به نهضت ملی شدن صنعت نفت منتهی شد، این جمعیت با توجه به سابقه و مشی خود به عنوان یک نیروی مؤثر سیاسی - اجتماعی بیشتر به مثابه یک ابزار به خدمت در آمد. اساساً گردانندگان جبهه ملی که اغلب مبارزان سیاسی کهنه کار و سیاستمدارانی با سابقه و استخواندار بودند، نمی توانستند با یک جمعیت که از فقدان سازمان و برنامه رنج می برد و اعتبار و منزلت اجتماعی وسیعی ندارد در سطحی برابر سخن بگویند یا توافق کنند یا غیره. بدین ترتیب ائتلاف آنان اگر می توانست به یک همکاری بیانجامد بیشتر یک اتحاد تاکتیکی بود نه استراتژیک. زیرا از نگاه جبهه ملی، فداییان اسلام با توجه به ضعف سازمانی و ایدئولوژیک خود می توانست به یک اهرم سیاسی قابل کنترل یا جاده صاف کن نهضت ملی تبدیل شود نه بیشتر.

بنابراین اصطکاک منافع این دو جریان امری گریزناپذیر می نمود. زیرا جبهه ملی به لحاظ ترکیب اگرچه آمیزه های متنوع و تا حدی ناهمگون از جریانهای فکری و سیاسی با گرایشهای مختلف بود و فداییان اسلام می توانستند در این وسعت مشربها و تنوع نخبگان جایگاهی برای خود بیابند، اما حقیقتاً تعداد هواداران و توان فکری و سیاسی آنان به اندازه ای نبود که بر فرایند

رهبری و جهت‌گیریهای راهبردی آن اثر مستقیم بگذارد یا نگرشهای کلان آن را تغییر دهد. گذشته از این در ترکیب جبهه ملی از هواداران آرمانهای لیبرال دموکراتیک تا طیفهای متمایل به چپ (مانند حزب زحمت‌کشان و نیروی سوم) و ناسیونالیستهای دو آتشفشان (مانند پان ایرانیستها) و... جای گرفته بودند، اما بی‌تردید همه آنها در یک جهت‌گیری کلی کاملاً اتفاق نظر داشتند و آن باور به سکولاریسم حداقلی و یا نسبت به امور، داشتن نگرشی ماهیتاً غیر دینی و صرفاً دنیایی که بر جدایی کامل حوزه‌های سیاست و دیانت بر یکدیگر تأکید داشت. بدین ترتیب، آشکار است که دیدگاههای دینی یا آرمانهای مذهبی فداییان اسلام با جهت‌گیری لیبرالیستی که ایدئولوژی غالبی در جریان جبهه ملی به شمار می‌رفت، تضاد بنیادین داشت. بر همین مبنا می‌توان استدلال کرد که این دو جریان ماهیتاً دو ترکیب مانعة‌الجمع به نظر می‌رسیدند. در حقیقت گردانندگان جبهه ملی از همین سطحی‌نگری و تزلزل مواضع فداییان اسلام که گرایش به ساده نمودن بیش از حد مسائل بفرنج و پیچیده سیاسی داشتند، به شدت بهره بردند و آن را در راستای برنامه‌های خود سازماندهی کردند. اندکی تعمق و تأمل آشکار می‌ساخت که حاکمیت ارزشهای دینی و موازین شریعت به وسیله جریانهای ملی‌گرا با مشرب لیبرال - دموکراتیک که اساساً دغدغه دینی ندارد، تصوری باطل است و این از سستی و عدم تأملات نظری و تزلزل در بنیادهای معرفت‌شناختی این جریان نشأت می‌گرفت که از یک نیروی با هویت متفاوت و گاه متضاد، بازگشت به سنتهای دینی و حاکمیت احکام شریعت را طلب می‌کرد.

علاوه بر این، جبهه ملی اساساً حرکتی مبتنی بر قانون و مبارزه در چهارچوب نظام مستقر محسوب می‌شد و نمی‌توانست علیه نظم مستقر شورش کند یا آن را به لحاظ شکلی و ماهوی دستخوش دگرگونی سازد چه حرکتی اصطلاح‌گرایانه با آرمانی دموکراتیک و ضد استعماری بود. لذا نمی‌توانست با آرمانهای دینی فداییان اسلام پیوند یابد. زیرا این جمعیت با وجود ضعفهای تئوریک خود می‌کوشید هویتی دینی به جامعه ببخشد و موازین شریعت را در آن به اجرا درآورد و این خواه ناخواه به دگرگونی در ساختار و ماهیت حکومت می‌انجامید. بنابراین، فداییان اسلام نمی‌دانستند مراد از حاکمیت و اجرای احکام اسلامی چیست و همچنین نمی‌دانستند ریشه‌های اختلاف را در کجاها باید جستجو کنند.

البته این گفتار به منزله نادیده گرفتن برخی اهداف مشترک دو حرکت یاد شده نیست. ملی

کردن صنعت نفت، مبارزه با انگلیس و... آرمان مشترک آنان محسوب می‌شد، اما نکات افتراق بسیار جدی و ساختاری به نظر می‌رسیدند که امکان همکاری آنان را از بنیاد متزلزل و ناپایدار می‌ساخت.

ج) فداییان اسلام و آیت الله کاشانی

اتحاد یا همکاری فداییان اسلام با آیت الله کاشانی نیز از مبانی استواری برخوردار نبود. نواب در ترکیب رهبران دینی سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰، تنها آیت الله کاشانی را شخصیتی سیاسی یافت که از نفوذ سیاسی و اعتبار اجتماعی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود و حاضر شد برای اعتلای دین و میهن و در راه رسیدن به مقصود وی را یاری دهد. لذا او به همراه هوادارانش برای آزادی آیت الله کاشانی از زندان متفقین و سرانجام راه‌یابی‌اش به مجلس شانزدهم از هیچ کوششی فروگذار نکرد. پس از بازگشت کاشانی به ایران دیدارها و گفتگوهای فراوانی میان آن دو انجام شد که نهایتاً زمینه را برای میثاق یا اتحاد فراهم آورد.

نواب به کاشانی وعده داد که در راه اجرای احکام اسلام و رسیدن به اهداف دینی و آرمانی خود، با نقشه و تدبیر و نیز با مشورت و همکاری کاشانی تا آخرین نفس پایداری نموده و از هیچ مخاطره‌ای نهراسد.^{۲۷} در حقیقت او به وعده خود سخت وفاداری نشان داد و در راه‌یابی کاندیداهای مورد نظر آیت الله کاشانی به مجلس - که عمدتاً از اعضای جبهه ملی بودند - تا رسیدن به مقصود باز نایستاد. در همین راستا به دستور نواب، سید حسین امامی، از فعالان جمعیت فداییان اسلام، به قتل هژیر، از بلندپایگان و کارگردانان نظام سیاسی، کمر بست و برای این اقدام نیز توجیه شرعی و اجتماعی یافت. زیرا واکنشی مقتضی در برابر تجاوز به حقوق و اموال مسلمانان و کنار نهادن اسلام بود. با این تلاش متهورانه که با حمایت جریانهای سیاسی همراه شد، دستگاه حاکم سرانجام به ابطال انتخابات مجلس شانزدهم گردن نهاد و با تجدید انتخابات وکلای مورد نظر کاشانی - که در حقیقت نمایندگان ملت محسوب می‌شدند - به عنوان نفرت اول بر کرسیهای نمایندگی مجلس تکیه زدند.

اما پس از پیروزی نهضت، دامنه اختلافات نواب با جبهه ملی به حریم آیت الله کاشانی نیز تسری یافت. نواب پس از ناامیدی کامل از دکتر مصدق در راستای اجرای احکام اسلامی به سراغ

آیت الله کاشانی رفت. مذاکرات و گفتگوهای فراوانی در این باره انجام گرفت و پیامهایی مبادله شد. نواب بر این باور بود که اگر کاشانی واقعاً بخواهد می‌تواند اقلیت مجلس را تحت فشار گذارد و مقاصد آنان را پیاده کند. اما جواب قطعی کاشانی این بود که ابتدا باید با قطع کامل مداخله انگلیس، مسأله نفت را حل کرد تا سرانجام به اجرای اصول دینی برسیم.^{۲۸} نواب در پی چنین واکنشی اعلامیه‌ای صادر کرد و گفتگو با کاشانی و رهبران جبهه ملی را بی‌ثمر دانست. جدایی خویش را از آنان اعلام نمود و نوشت «اکنون که آقای کاشانی سخن گذشته خود را فراموش کرده ما هم ایشان را فراموش می‌کنیم».^{۲۹}

در یک تحلیل کلی می‌توان گفت ائتلاف و همکاری کاشانی با فداییان اسلام همانند همکاری با جبهه ملی اساسی متزلزل و ناپایدار داشت. اگرچه فداییان اسلام در آغاز راه، کاشانی را در سازماندهی اعتصاب بازاریان، گردهماییهای عمومی، تظاهرات هوادارانه از ملت فلسطین و از همه مهمتر راهپیمایی خشونت‌آمیز علیه نخست وزیر هژیر - وزیر دربار - که به قتل وی و بازنگری در انتخابات مجلس شانزدهم انجامید (۱۳ آبان ۱۳۳۸)، یاری کردند و از نگاه خارجیان اغلب کاشانی به اشتباه رهبر فداییان اسلام تصور می‌شد،^{۳۰} اما واقعیت این است که از نظر دیدگاههای فکری و سیاسی میان آنها شکافهای عمیقی وجود داشت. این دو جریان از لحاظ ترکیب اجتماعی طرفدارانشان و زاویه برداشتهای ایدئولوژیکشان و نیز گرایشها و آرمانهای سیاسی‌شان با یکدیگر تفاوت‌های بنیادینی داشتند. بعلاوه جریانها و نیروهای سیاسی رقیب یا مخالف نیز در توسعه اختلافات و دامن زدن به آنها از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کردند.

به لحاظ سیاسی کاشانی شخصیتی عمل‌گرا، واقع بین و با درایت بالای سیاسی بود و از همه مهمتر او در چهارچوب نظام موجود و مناسبات مستقر مبارزه می‌کرد. این در حالی است که فداییان اسلام جمعیتی آرمان‌جو، بنیادگرا و فاقد عمق و سیاست لازم بودند و اساساً به نظم موجود و تخبگان سیاسی حاکم مگر به اقتضای پایبندیشان به شریعت و التزام عملی‌شان به اجرای موازین شرع به آنان اعتماد نداشتند و خواهان برانداختن وضعیت موجود بی‌هیچ الگوی جایگزین بودند. به همین دلیل و برخی موارد دیگر این دو جریان و دو رهبر دینی با دو نگرش و سلیقه متفاوت نمی‌توانستند مگر به اقتضا در جبهه‌ای واحد، آرمانها و اهدافی مشترک را تعقیب کنند و در این رهگذر خواه ناخواه به دلیل اعتبار اجتماعی و دینی و نیز نفوذ سیاسی آیت الله

کاشانی و قدرت برتر او در بسیج توده‌ها، فداییان اسلام ناگزیر می‌بایست به صورت ابزار و عناصر تحت فرمان آیت الله کاشانی ایفای نقش کنند.^{۳۱}

چ) مشی مبارزه در بوتۀ نقد

از دیگر حوزه‌های آسیب‌پذیر جنبش فداییان اسلام، فقدان یک مشی مبارزه متناسب با آرمانها و اهداف کلان آنها بود. تلاش برای برانداختن مناسبات موجود و درانداختن طرحی نو که متضمن اسلامی نمودن جامعه و حکومت بود به استراتژیها و روشهای متفاوت با الگوی متعارف مبارزات فداییان اسلام نیاز داشت؛ یعنی برای تغییرات بنیادین در شکل و محتوا بیش از هر چیز به یک مبارزه فرهنگی و فکری بلند مدت نیاز بود. توسل به شیوه‌های قهرآمیز نظیر اعدام انقلابی و حتی روشهای مسالمت‌آمیز در چهارچوب نظام موجود مانند مبارزات پارلمانی، حزبی، مطبوعاتی و برپایی اجتماعات سیاسی و... که گاه فداییان از آن بهره می‌گرفتند، نمی‌توانست در این عرصه چندان کارآمد باشد. زیرا هنگامی که اساس و ماهیت یک حکومت و نیز نهادها و نخبگانش غاصب و ظالم معرفی شده‌اند، هرگونه مبارزه مسالمت‌آمیز متعارف در نظامهای دموکراتیک متفی است. چه این مبارزات زمانی ثمر خواهد داد که اصل نظام پذیرفته شود.

گذشته از این، توسل به ترورهای فردی که در سطحی نازلتر از جنگ مسلحانه قرار می‌گیرد، نیز نمی‌توانست واقعی به مقصود باشد. زیرا این مشی مبارزه در صورت موفقیت صد در صد، صرفاً به جابه‌جایی نخبگان می‌انجامد و گروه مبارز و مخالف را به صورت یک گروه فشار و هوادار خشنونت جلوه می‌داد که پیامد منطقی آن مردم‌گریزی و ایجاد هراس و وحشت عمومی بود که خود مانع از فراگیری، عمق‌یابی و توده‌ای شدن مبارزه می‌شد. بدین ترتیب یک تعارض اساسی میان راه و روش مبارزه، شیوه تعامل با نظام سیاسی و نیز آرمانهای دینی آنان وجود داشت. دامنه این تعارض آن گاه وسعت می‌یابد که اهداف کلان فداییان اسلام را در نظر بگیریم که عبارت بود از نجات و رستگاری بشر و دعوت عام جهانیان از مذاهب و ملل مختلف به آیین اسلام یا دست کم اتحاد و اتفاق امت اسلامی.

البته این به آن معنا نیست که فداییان اسلام یک شیوه مشخص مبارزه فرهنگی نداشتند. همچنان که از آثار مکتوب این جمعیت برمی آید، نواب در آغاز به این نوع مبارزه روی آورد. وی با کمک حاج سراج انصاری، شیخ قاسم اسلامی، شیخ مهدی شریعتمداری و جمعی دیگر از نویسندگان و فضلای هوادار اسلام هیأتی موسوم به «جمعیت مبارزه با بی دینی» تشکیل دادند که آرمان اصلی آن، مبارزه با تمام مظاهر بی دینی و مفاسدی بود که در پی آن تعطیلی احکام و موازین شرعی، سراسر جامعه را فرا گرفته بود. هدف اولیه این جمعیت پاسخگری به مدعیات احمد کسروی بود. لذا جمعیت به انتشار یک رشته آثار تحقیقی در حوزه دین و رفع شبهات همت گماشت.^{۳۲} اما به سرعت ضعف نواب در این کار آشکار شد. او که در این عرصه نتوانست درخششی از خود نشان دهد، از این حوزه برید و بعد به عرصه مبارزات سیاسی روزمره که گاه حالت حزبی می یافت گرایید، آن نیز رویارویی فیزیکی که پیامد اجتناب ناپذیر آن بود را به ارمغان آورد. البته برخی دیگر از ناظران سیاسی آن روزگار که از نزدیک با فداییان اسلام ارتباط داشته اند - با وجود همه اختلافات فکری و سیاسی با این جمعیت - بر این باورند که حتی «مکتب حاج سراج انصاری» و «جمعیت هواداران تشیع» نیز به روش خشونت و ترور فردی به عنوان راه ممکن الحصول اصلاحات سخت اعتقاد داشته اند.^{۳۳}

این شیوه از مبارزه در همان زمان از سوی بسیاری از محافل دینی و سیاسی مورد انتقاد قرار گرفت و به انزوای هرچه بیشتر فداییان اسلام انجامید. سیری در خاطرات رجال سیاسی و مذهبی آن روزگار مؤید این واقعیت است. توسل مستمر به اسلحه به عنوان یک شیوه غالب، تا حد زیادی آوازه فداییان اسلام را مخدوش ساخت و با نام آنان، ترور و اعدام انقلابی را بر همگان تداعی می کرد. فداییان نیز از همین وحشتی که در دلها انداخته بودند به مثابه اهرم فشاری برای تأثیر نهادن بر نخبگان سیاسی - فکری و مذهبی و برای پیشبرد برنامه هایشان سود می جستند. بویژه در دوره حبس نواب این رویه مذموم چنان با بی پروایی از سوی اعضا این جمعیت ادامه یافت که موجب بیزاری رهبر فداییان شد و او در پی آزادی اش از زندان به دلجویی و عذرخواهی از افراد مورد تهدید پرداخت. یکی از این اشخاص حجت الاسلام فلسفی از واعظان بنام روزگار خود بود که در پای منبر او همواره جمعی از رجال سیاسی به عنوان شتونده

حضور داشتند. فداییان اسلام وی را در سخنرانیهای خود جهت یادآوری مناقب نواب و بیان گرفتاریهای وی در زندان و لزوم آزادی او تحت فشار گذاشتند و حتی تهدید به ترور نمودند که البته با کنترل نیروهای انتظامی این ماجرا بی هیچ حادثه‌ای خاتمه یافت و بعدها نواب از او پوزش خواست.^{۳۴}

فداییان اسلام برای جلب حمایت و نظر مساعد علما از آیت الله سید محمد بهبهانی و آیت الله خوانساری نیز کمک خواستند، اما آنان نیز به دلایل مختلف - که علت اصلی آن پابندی این جمعیت به شیوه‌های مذکور بود - از همکاری سرپیچیدند.^{۳۵}

عصارة استدلالهای نواب درباره مشی قهرآمیز که مجادلات فراوانی میان او و گروههای رقیب برانگیخت این بود که وقتی عده‌ای از دشمنان اسلام بر امور مسلمانان سیطره یابند و مسلمانان نتوانند «از دشمنان دین و جامعه اسلامی دفع شر کنند تروریسم از لحاظ اسلام تجویز می‌شود»^{۳۶} به طور کلی فداییان اسلام در مسیر پیشبرد اهدافشان از اصطلاح «فساد فی الارض» تفسیری متفاوت از مفسران قدیم و جدید شیعه ارائه می‌دادند. این تفسیر به آسانی با هر جرمی که علیه منافع عمومی جامعه صورت می‌گرفت، منطبق بود. این رویکرد تمام انواع گوناگون اعمال ناشایست از لواط تا حیف و میل بیت المال و خیانت‌های سیاسی را شامل می‌شد که مجازات همه آنها مرگ بود.^{۳۷} اما این تفسیر خود از زوایای گوناگون قابل انتقاد بود. یعنی یکی از مهمترین مؤلفه «فساد فی الارض» را که «محاربه با خدا و رسول» بود، آشکارا نادیده می‌گرفت و آن اثبات استفاده از اسلحه است. لذا با شیوه فداییان اسلام که محاربه با خدا و رسول را در متن فسادهای یاد شده اخلاقی یا سیاسی مسلم می‌انگاشتند، اشد مجازات یا مرگ‌گریزناپذیر تعیین می‌کردند. این گونه تفسیر کردن در واقع دور شدن از سنت شیعه بود که هیچ مکافات واحد و لایشرطی برای انواع و اقسام جرایم در نظر نمی‌گرفتند و عذرخواهی یا توبه مجرم را به شرط اینکه قبل از دستگیری باشد تأیید می‌کردند.^{۳۸} گذشته از این پیامبر از ابتدای بعثت با آنکه سالها در محاصره شدید مشرکین و کفار قرار داشت از این مجازات مگر در بروز ارتداد استفاده نمی‌کرد و ائمه معصومین نیز با آنکه در دوره شریرتین و فاسدترین حکومت‌های اسلامی؛ یعنی بنی امیه به سر می‌بردند از این روش سخت پرهیز داشتند.

البته بحث زمان و مکان را در این قضایا باید لحاظ نمود و بر این نکته تأکید کرد که این گفتار به هیچ رو درصدد نفی مطلق و زیر سؤال بردن ترورهای انقلابی آنان نیست. زیرا بی تردید در روند رخدادهای ایران معاصر چه به لحاظ سیاسی، فکری و مذهبی سهم بسزایی ایفا کرده است. اکثر این قتلها با انگیزه دفاع از منافع ملی و مذهبی کشور صورت گرفت و نتایج مثبتی به بار آورد، بدون اعدام انقلابی کسروی، رزم‌آرا، هژیر بخش عمده‌ای از مبارزات مذهبی - ملی ناکام می‌ماند. گذشته از اینها، این تلاشها که در راه انهدام مهاجمین به اسلام و حقوق مسلمانان صورت می‌پذیرفت، «با اجازه و فتوای فقهای عالیقدر اسلام و درست در چهارچوب ضوابط شرع مقدس انجام می‌گرفته است».^{۳۹} آیت الله کاشانی فعالترین مجتهد سیاسی آن روزگار «غالباً فکر کشتن دشمنان دین و ملت را تحت عنوان وجوب قتل مفسدین در روی زمین تأیید می‌کرد».^{۴۰} خود نواب صفوی از اینکه از سر ناگزیزی به این شیوه توسل جسته است ناخرسند به نظر می‌رسید و آرزو می‌کرد که فضایی پدید آید که دیگر تروری در میان نباشد. زیرا هنگامی که از او سؤال شد: «آیا به عقیده شما ترور عده‌ای برای پیشرفت قوانین اسلام لازم است؟» چنین پاسخ گفت:

کلمه ترور اصولاً در جایی استعمال می‌شود که مناسب با جهاد و فداکاری فردی و اجتماعی نیست و فداکاریهای اجتماعی و فردی فرزندان اسلام که بی محابا در راه خدا علناً جان بازی می‌کنند، جهاد دفاعی است و انشاءالله از این پس در راه اجرای احکام مقدس و تعالیم نورانی اسلام خاری نخواهد بود که نیازی به ترور به قول شما پیدا شود.^{۴۱}

ح) برجسته‌ترین ضعفهای سازمانی فداییان اسلام

یک جنبش یا حرکت سیاسی پس از تکوین مبانی فکری برای گسترش پایگاه و نفوذ اجتماعی - سیاسی خود جهت پیروزی در عرصه‌های گوناگون نیازمند سازماندهی، انسجام تشکیلاتی، رهبری و نیز ساختاری متشکل و قدرتمند است. جمعیت فداییان اسلام صرفنظر از ضعفهای فکری و سیاسی، در عرصه سازمانی نیز به شدت آسیب‌پذیر می‌نمود و در حقیقت

چیزی به عنوان تشکیلات نداشتند و به صورت «هیأتی» که ترکیب اجرایی آن - به استثناء مواردی مشخص - همواره حالتی سیال داشت، اداره می‌شد. هیچ‌کس حتی رهبران این جنبش نمی‌توانستند ارزیابی واقع‌بینانه‌ای از میزان توانمندی جمعیت و حتی تعداد اعضای رسمی و سازمانی خود ارائه دهند. زیرا هرگاه تعدادی از جوانان پرشور که از نقاط مختلف کشور برای عضویت در این جمعیت تلاش می‌کردند، پاسخ نواب همواره این بود:

فداییان اسلام دفتر ندارد، اسم‌نویس هم ندارد، هر مسلمان حقیقی که حاضر به فداکاری باشد عضو فداییان اسلام است.^{۴۲}

بنابر همین مقدمات، نیروهایی که عضو جمعیت محسوب می‌شدند، اغلب مجذوب قدرت روحی و خصایل سحرانگیز نواب بودند و به لحاظ سازمانی هیچ جایگاه تعریف شده و مشخصی نداشتند. این عدم سازماندهی، آموزش و تربیت سیاسی - فکری و دینی هواداران و اعضای آن را به شدت دشوار می‌ساخت و جمعیت را همواره در آستانه فروپاشی قرار می‌داد. زیرا عدم رشد فکری و بلوغ سیاسی لازم که از خصوصیات مهم مبارزات سازمان یافته است، در این حوزه دیده نمی‌شد. از آنجا که مجموعه اعضای گردانندگان فداییان اسلام با هم تعاملات فکری - سازمانی و سیاسی نداشتند، اغلب در فهم شرایط پیچیده اجتماعی - سیاسی زمان و جایگاه این جمعیت دچار اشتباه محاسباتی می‌شدند و این ویژگی سوءاستفاده ابزاری از اعضای این جمعیت را به وسیله جریانها و گروههای رقیب فراهم می‌ساخت و آنان را به عرصه تناقضات فکری و عملی و پارادوکسهای منطقی وادار می‌کرد، که یک نمونه از آن تلاش نواب برای نمایندگی مجلس در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد بود. اگرچه در صورت موفقیت - که البته با شرایط آن روزگار محال به نظر می‌رسید - او می‌توانست با استفاده از مصونیت پارلمانی از تعقیب دولتها رهایی یابد و تریبونی برای نطقهای خود پیدا کند، اما با اندیشه او که مجموعه نظام را غاصب تلقی می‌کرد، حتی عضویت در مجلس و همین‌طور عبور از مقابل در مجلس را خلاف شرع شمرده بود،^{۴۳} آشکارا تضاد داشت.

ضعفهای سازمانی و تزلزل در مبانی معرفت‌شناختی همواره مانع از توده‌ای شدن این حرکت بود. در مواضع ضدامپریالیستی مخاطبانی فراگیر می‌یافتند، اما عمدتاً آنان را در سطح گروهی

کوچک و از جان گذشته که در راه پی‌گیری آرمانهایشان خود را به آب و آتش می‌زدند، تنزل می‌داد و سبب می‌شد به دلیل برخی اختلافات ایدئولوژیک، از همراهی با یک حرکت توده‌ای مانند قیام سی تیر ۱۳۳۱ که در آن توده‌های وسیع مردم مشارکت داشتند، باز بمانند^{۴۴} و از حرکت مردمی فاصله بگیرند.

در عرصه رهبری نیز این جمعیت با کاستیهای جبران‌ناپذیری دست به‌گریبان بود. نواب صفوی به رغم خصایل ستودنی و شور و جذبه مثال‌زدنی‌اش هیچ‌گاه رهبری فرهمند دارای عقل سیاسی یا فضل و دانش و نفوذ اجتماعی در سطح ابوالاعلی مودودی یا سیدقطب و حسن البنا باشد، نبود و در نتیجه آنان نمی‌توانستند به چالش یا دیالوگ با جریانهای معارض و موازی زمانه خود بپردازند، لذا شهرت آنان بیشتر مرهون رویارویی فیزیکی‌شان بود تا همکاری در مباحثات دینی و سیاسی. البته نباید فراموش کرد که تعدد قطبهای رهبری شیعه و بروز انواع فراوان تجارب دینی و سیاسی امکان‌پذیر شدن حرکتی واحد را در آن فضا بسیار دشوار می‌ساخت. بی‌تردید برای ایجاد وفاق دینی و ملی در آن شرایط به رهبری، کاریزماتیک و معتبر و منزلت‌خنده‌ناپذیر دینی و نفوذ فوق‌العاده در کلام سیاسی نیاز بود تا سایر رهبران دینی و حوزه‌های سیاسی رقیب یا موازی را تحت‌الشعاع قرار دهد. فداییان اسلام هرگز از چنین امتیاز یا امکانی برخوردار نبودند. آنان هرگاه در کانون توجه ملی قرار می‌گرفتند ناچار بودند ذیل حمایت رهبران دینی و ملی قرار گیرند تا از فشار و اختناق مقامات حکومت در امان بمانند.

عدم سیطره سیاسی و فکری نواب بر نیروهای بلند پایه فداییان اسلام مانند عبدالحسین واحدی که خود را هم‌مطر از نواب و گاه بالاتر از آن می‌یافت، از فقدان انسجام سازمانی و ضعف رهبری این جمعیت حکایت داشت. وی اغلب بدون رضایت و حتی اطلاع نواب به یک رشته اقدامات یا اتخاذ اعمال دست می‌زد که عمدتاً مورد تایید رهبر فداییان نبود و استمرار این حالت سرانجام بر شکاف و حتی انشعاب در این جمعیت منتهی گردید و آن را بیش از پیش ناتوان ساخت.

عدم کادرسازی و آموزش نیروها سبب می‌شد تا این جمعیت تنها به جمعی از نخبگان رهبری‌کننده - صرف‌نظر از همه اختلافاتشان - متکی باشد. از همین رو با دستگیری یا شهادت

آنان این جمعیت از زایش و تکاپو باز می‌ماند و به سوی اضمحلال و انهدام می‌گرایید. به گونه‌ای که هیچ کس نتواند بر جایگاه رهبری آن تکیه بزند. آنچه این سازمان را تا حدی از خطر شقاق داخلی از نظر فکری حفظ کرد، از این واقعیت ریشه می‌گرفت که فداییان اسلام به معنای وسیع کلمه غیر روشنفکر بودند. پرهیز از نواندیشی به فداییان اسلام در تاریخ گروه‌های مسلمان مبارز، مقام ویژه‌ای بخشیده است و این نه از روی عناد عامدانه یا تأمل بلکه پیامد منطقی معطوف شدن تمامی توجه خود به عمل سیاسی بود.^{۴۵} اما ضعف عمده این رویکرد منفعلانه آن بود که امکان دستیابی یا راهیابی به کانونهای فراتر از محافل دینی نظیر کانونهای فعال فکری و جریانهای سیاسی رقیب و موازی را از آنان سلب می‌کرد و مانع از نقد و آزمون‌پذیری دیدگاههای آنان می‌گردید. در نتیجه آنان را به سوی انزوای فکری سوق می‌داد.

یادداشتها:

- ۱) بنگرید به: محمد شفیع‌فر، «تحولات فکری ایران و اندیشه انقلاب اسلامی ۱۳۳۲ - ۱۳۵۷»، مجموعه مقالات تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، به اهتمام موسی نجفی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی: ۱۳۷۴، جلد ۱، ص ۱۹۸.
- ۲) گی روشه، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی، چاپ هفتم، ۱۳۷۶، ص ۲۷.
- ۳) بنگرید به: مجتبی نواب صفوی، راهنمای حقایق یا نماینده کوچک حقایق نورانی جهان بزرگ، تهران: سید جواد واحدی، بی تا، ص ۵ - ۳۵.
- ۴) بنگرید به: عباس میلانی، تجدد و تجددستیزی در ایران، تهران: نشر آتیه، ۱۳۷۸، ص ۱۷۸ - ۱۷۹.
- ۵) بنگرید به: گی روشه، همان، ص ۲۳۵ - ۲۳۶.
- ۶) بنگرید به: روح الله خمینی، کشف اسرار، بی تا: بی جا، بی تا، ص ۱۷۹ به بعد.
- ۷) بنگرید به: مجتبی نواب صفوی، همان، ص ۳۵ - ۳۹.
- ۸) همان، ص ۴۸.
- ۹) بنگرید به: همان، ص ۳۹ - ۵۱.
- ۱۰) بنگرید به: همان، ص ۵۱ - ۵۹.
- ۱۱) بنگرید به: همان، ص ۵۹ - ۷۰.
- ۱۲) بنگرید به: همان، ص ۷۰ - ۷۹.
- ۱۳) بنگرید به: همان، ص ۱۱۱ - ۱۱۸.
- ۱۴) بنگرید به: همان، ص ۱۱۸ - ۱۲۰.
- ۱۵) همان، ص ۱۳۳.

- ۱۶) بنگرید به: حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: خوارزمی، چاپ سوم، تیرماه ۱۳۷۲، ص ۱۷۷.
- ۱۷) پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۷، ص ۳۱۸.
- ۱۸) بنگرید به: شاهرخ اخوی، «نقش روحانیت در صحنه سیاسی ایران ۱۹۴۹ - ۱۹۵۴»، از کتاب مصدق، نقشه، ناسیونالیسم ایرانی، به کوشش جیمز بیل و ویلیام راجر لویس، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران: نشر گفتار، ۱۳۷۲، ص ۱۵۲.
- ۱۹) مهدی عراقی، ناگفته‌ها (خاطرات شهید حاج مهدی عراقی)، به کوشش محمود مقدسی و دیگران، تهران: رسا، ۱۳۷۰، ص ۳۸.
- ۲۰) همان، صص ۴۰ - ۴۱.
- ۲۱) بنگرید به: مجتبی نواب صفوی، فداییان اسلام و تاریخ عملکرد اندیشه‌ها، به کوشش هادی خسروشاهی، تهران: ۱۳۷۵، صص ۱۱۲ - ۱۱۳.
- ۲۲) بنگرید به: مهدی عراقی، همان، ص ۷۴.
- ۲۳) بنگرید به: مجتبی نواب صفوی، فداییان اسلام و...، صص ۱۱۳ - ۱۱۴؛ مهدی عراقی، همان، صص ۷۴ - ۷۵.
- ۲۴) مجتبی نواب صفوی، فداییان اسلام و...، صص ۲۹ - ۳۰.
- ۲۵) حسین خوش‌نیت، نواب صفوی، اندیشه‌ها و مبارزات او، ص ۸۳.
- ۲۶) بنگرید به: همان، صص ۸۴ - ۸۷.
- ۲۷) بنگرید به: مجتبی نواب صفوی، فداییان اسلام و...، صص ۵۶ - ۵۷.
- ۲۸) علی حجتی کرمانی، فصلنامه تاریخ و فرهنگ و معاصر، سال ۲، شماره ۶، ص ۳۰۳.
- ۲۹) مجتبی نواب صفوی، فداییان اسلام و...، ص ۱۰۴.
- ۳۰) بنگرید به: پرواند آبراهامیان، همان، ص ۳۱۸.
- ۳۱) بنگرید به: حسن طاهری خرم‌آبادی، خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، به کوشش محمدرضا احمد، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، جلد ۱، صص ۸۳ - ۸۴.
- ۳۲) بنگرید به: مجتبی نواب صفوی، فداییان اسلام و...، صص ۳۹ - ۴۰.
- ۳۳) بنگرید به: شمس قنات‌آبادی، خاطرات شمس قنات‌آبادی (سیری در نهضت ملی شدن صنعت نفت)، تهران: انتشارات مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۷، ص ۱۲۶.
- ۳۴) بنگرید به: محمد تقی فلسفی، خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، صص ۱۶۷ - ۱۶۹.
- ۳۵) بنگرید به: اسناد مرکز انقلاب اسلامی به ترتیب: شماره سند ۹۱ با کد بازبایی ۲۰۸۸/۱۱ و کد بازبایی ۲۸۰۸/۱۰ با سند شماره ۸۵/۲ و همچنین سند شماره ۵ و ۶ با کد بازبایی ۲۰۸۸/۵ و ۲۸۰۸/۱۲ با شماره سند ۱۱۲/۶.
- ۳۶) شمس قنات‌آبادی، همان، ص ۱۱۹.
- ۳۷) بنگرید به: حمید عنایت، همان، ص ۱۷۵.
- ۳۸) بنگرید به: همان، ص ۱۷۵.
- ۳۹) حسین خوش‌نیت، همان، ص ۲۱۲.

- ۴۰) شمس قنات آبادی، همان، ص ۱۲۶.
- ۴۱) حسین خوش نیت، همان، ص ۹۳.
- ۴۲) علی اکبر محتشمی، خاطرات حجت الاسلام والمسلمین سید علی اکبر محتشمی، تهران: حوزه هنری، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۵۷.
- ۴۳) بنگرید به: همان، ص ۵۶.
- ۴۴) درباره علت عدم مشارکت نهضت فداییان اسلام در قیام سی تیر بنگرید به: مهدی عراقی، همان، ص ۱۲۱ و ۱۴۶.
- ۴۵) بنگرید به: حمید عنایت، همان، ص ۱۷۰.